

فمینیسم سوسیالیستی چیست؟

باربارا اهرن رایک (Barbara Ehrenreich)

ترجمه آزاده ارفع

این مقاله که برای اولین بار در ژوئن سال ۱۹۷۶ به قلم "باربارا اهرن رایک"^۱ انتشار یافته یکی از نوشته های کلاسیک در باره فمینیسم سوسیالیستی است که علیرغم گذشت چند دهه همچنان اهمیت خود را در تشریح اصول فمینیسم سوسیالیستی حفظ کرده است. این ترجمه از چاپ مجدد متن نوشته در نشریه "مانتلی ری ویو" انجام شده است.

اگرچه شاید فمینیسم سوسیالیستی فرمولبندی روشنی نداشته اما برای مدت طولانی در سطوحی مطرح بوده است. تو زنی هستی در یک جامعه سرمایه داری. بعنوان زن در زندگی شغلی ات، پرداخت صورت حساب هایت، شوهر یا شوهر سابق ات، مدرسه بچه هایت، کار خانگی، ظاهر زیبا داشتن یا نداشتن، مورد توجه قرار گرفتن یا نگرفتن (در هر دو حالت کسی گوشش به حرفهایت بدهکار نیست)... و بسیاری از مشکلات دیگر دچار رنج و غذاب هستی. اگر در باره همه اینها و ارتباط آنها با یکدیگر فکر کرده و در پی آن باشی که این وضعیت چگونه باید دگرگون شود و بعد دنبال کلماتی باشی که همه این مفاهیم را بطور خلاصه در خود بیان کند چاره ای نخواهی داشت جز انتخاب اصطلاح "فمینیسم سوسیالیستی".

اکثر ما درست به همین شکل به فمینیسم سوسیالیستی رسیدیم. ما دنبال کلمه، اصطلاح یا جمله ای بودیم که همه دغدغه ها و اصولمان را بیان کند به گونه ای که سوسیالیسم و فمینیسم هر یک به تنهایی قادر به بیان آن نبودند. باید اذعان کنم که اکثر فمینیست های سوسیالیستی که من میشناسم از اصطلاح "فمینیسم سوسیالیستی" چندان راضی نیستند. از طرفی این اصطلاح طولانی است (برای کسانی که امید چندان به پیوند جنبش فمینیستی با سوسیالیستی ندارند)، و از طرف دیگر خیلی کوتاه است (برای کسانی که از نظر آنها باید خصلت انترناسیونالیسم سوسیالیستی، ضدنژادپرستانه و ضد دگرجنس باشی فمینیسم در آن بازتاب داشته باشد).

مشکل اینجاست که با انتخاب هر اصطلاح (برچسب) جدید، حال هر چه که می خواهد باشد، بلافاصله فضای فرقه گرایی دامن زده می شود. فمینیسم سوسیالیستی به یک چالش، به یک اصطلاح پر رمز و راز، به موضوعی در خود و برای خود مبدل می شود. ما تا کنون سخنرانی ها، کنفرانس ها و مقاله هایی در باره فمینیسم سوسیالیستی داشته ایم. اگرچه کاملاً آگاهیم که هم سوسیالیسم و هم فمینیسم عظیم تر و گسترده از آن هستند که با چند سخنرانی و کنفرانس بتوان حق را درباره آنها ادا کرد. مردم و همین طور فمینیستهای سوسیالیست پرو پاقرص با نگرانی از خود سوال میکنند که واقعا "فمینیسم

^۱ Barbara Ehrenreich "باربارا اهرن رایک" فمینیست، سوسیالیست، فعال سیاسی و جنبش صلح، جامعه شناس، روزنامه نگار و نویسنده معروف آمریکایی است. در سال ۱۹۴۱ در مونتانا آمریکا چشم به جهان گشود. تحصیلات خود را در رشته فیزیک به پایان رسانده و در سال ۱۹۶۸ دکترای خود را در رشته بیولوژی سلولی دریافت کرد. در همین دوره وارد عرصه علوم اجتماعی و فعالیت سیاسی شد. او علاوه بر نویسندگی با روزنامه ها و مجلات گوناگونی به عنوان مقاله نویس همکاری کرده است. از او تا کنون حدود بیست کتاب منتشر شده است. "اهرن رایک" از رهبران افتخاری تشکل "سوسیالیست های دموکراتیک آمریکا" و نیز عضو هیئت تحریریه "نیشن" می باشد.

سوسیالیستی چیست؟ در میان برخی انتظار این است که به این مسئله در یک روز موعود، شاید در یک سخنرانی، کنفرانس و یا این یا آن مقاله ای که قرار است بزودی منتشر گردد، پاسخ داده شود. و این پاسخ نیز سنتز درخشانی از فمینیسم و سوسیالیسم خواهد بود که اهمیت دوران سازی داشته و نسبت به آن چه که مارکس، فرید و "ولستونکرافت"^۲ مطرح کرده اند جهشی به پیش را به نمایش خواهد نهاد. دیگرانی نیز وجود دارند که فکر می کنند فمینیسم سوسیالیستی چیزی نیست مگر موجی که توسط چند فمینیست ناراضی و سوسیالیست زن براه افتاده و دیر یا زود باد آن خواهد خوابید.

من میخواهم به برخی از ابهاماتی که حول فمینیسم سوسیالیستی به وجود آمده به پردازم. یک راه منطقی این است که سوسیالیسم و فمینیسم را هر کدام بطور جداگانه مورد بررسی قرار دهیم. یک سوسیالیست و یا بطور مشخص یک مارکسیست دنیا را چگونه می بیند؟ و همینطور یک فمینیست؟ با این شروع کنیم که مارکسیسم و فمینیسم یک نقطه مشترک مهم دارند: نگاه انتقادی به جهان! هر دو اینها از عقلانیت مبتنی بر خرافات و عرف می گسلند و مارا وادار می سازند به تجربیات با شیوه جدیدی نگاه کنیم. هر دوی این ها در پی شناخت دنیا هستند- نه به شکل ساکن و ایستا (به شیوه مرسوم علوم اجتماعی سنتی)- بلکه با نگاهی که جهان را حاصل چالش اضداد می داند. آنها به نتایجی می انجامند که دردسرزا و پر شر و شور بوده و در همان حال از خصلت رهایی بخش برخوردار است. نمیشود مارکسیست و فمینیست بود و در همان حال دست بر روی دست گذاشته و تماشاگر باقی ماند. تجزیه و تحلیل مارکسیستی و فمینیستی واقعیت های جهان را برملاء کرده و مارا و او می دارند که برای دگرگونی آنها وارد اقدام شویم.

مارکسیسم تکیه گاه خودش را بر دینامیسم (پویش) طبقاتی جامعه سرمایه داری قرار می دهد. هر جامعه شناسی میداند که بی عدالتی کم و بیش شدید یکی از وجوه مشخصه جوامع سرمایه داری است. مارکسیسم معتقد است که این بی عدالتی از روندی فرا می روید که ذاتی سرمایه داری به مثابه یک نظام اقتصادی است. همه واحدهای تولیدی، انرژی و منابع و... یعنی امکاناتی که همه آحاد جامعه برای زندگی به آن نیاز دارند در تملک اقلیتی از مردم (طبقه سرمایه دار) می باشد. ضرورت عریان، اکثریت بزرگی از جامعه (طبقه کارگر) را ناچار می کند برای ادامه حیات در برابر دریافت دستمزد، با شرایط دیکته شده توسط سرمایه داران، کار کنند. سود سرمایه دار حاصل پرداخت دستمزدی است که از ارزش واقعی تولید شده توسط کارگران کمتر می باشد و بنابراین مناسبات بین دو طبقه ضرورتاً به تضادی آشتی ناپذیر مبدل می شود. سرمایه داری با استثمار طبقه کارگر است که میتواند به موجودیت خود ادامه دهد. در تحلیل نهایی آن چه که این نظام را به عنوان نظام حاکم حفظ می کند، قهر است. طبقه سرمایه دار، مستقیم یا غیر مستقیم، قهر سازمان یافته را از طریق ابزار دولتی یعنی پلیس و زندان و غیره، کنترل می کند. تنها از طریق یک مبارزه انقلابی و کسب قدرت دولتی است که طبقه کارگر میتواند آزادی خود و نهایتاً آزادی همه مردم را بدست آورد.

^۲ - Mary Wollstonecraft ماری ولستونکرافت. فمینیست، نویسنده و فیلسوف انگلیسی قرن هجدهم (۱۷۹۷-۱۷۵۹). در طی زندگی کوتاهش داستان های کوتاه ومقالات متعددی به رشته تحریر درآورد. او همچنین نویسنده سفرنامه، کتابی درباره انقلاب فرانسه، کتابی درباره مبادی رفتار، و نیز کتاب دیگری درباره کودکان می باشد. اشتهار او بخاطر کتابی است که در سال (۱۷۹۲) در دفاع از حقوق زنان نوشت. او در این کتاب ضمن دفاع از اصل برابری کامل زنان با مردان بر ضرورت آموزش و تحصیل زنان تاکید می کند.

فمینیسم به نابرابری دیرآشنای دیگری میپردازد. همه جوامع بشری نابرابری جنسی را به درجات مختلف با خود حمل می کنند. اگر در یک نگاه جوامع بشری، تاریخ و قاره های گوناگونی را که انسان در آن زندگی می کند، مورد مطالعه قرار دهیم، خواهیم دید که در همه آنها وضعیت زنان به این گونه است: وابستگی به اقتدار مردانه، چه در خانواده و چه در جامعه؛ شی وارگی زن به عنوان شکلی از مالکیت؛ تقسیم کار جنسی که در آن زنان به بچه داری، ارائه خدمات شخصی به مردان بزرگسال، و اشکال معینی از کار تولیدی (که از موقعیت پائین مرتبه برخوردار است) محدود میشوند.

فمینیست ها تحت تاثیر همه عوامل ذکر شده در بالا که خصلت جهانشمول دارد در پی توضیح داده های بیولوژیکی هستند که شالوده همه اشکال موجودیت نوع بشر را تبیین می کند. مردان بطور متوسط از نظر فیزیکی قوی تر از زنان هستند، بویژه از زنان حامله یا زنانی که پس از زایمان فرزندان خود را نگهداری می کنند. فراتر از آن، مردان قدرت حامله کردن زنان را دارند. بدین ترتیب شکلی که نابرابری جنسی به خود می گیرد - علیرغم تفاوت های موجود در فرهنگ های گوناگون - در تحلیل نهایی متکی است بر برتری فیزیکی مردان بر زنان. و این بدان معنی است که برتری مردان حاصل اعمال قهر و یا تهدید به اعمال قهر است.

ریشه کهن و بیولوژیک برتری مردانه - واقعیت قهر اعمال شده توسط مردان - در قوانین و قراردادهائی که تنظیم کننده رابطه دو جنس در فرهنگ های گوناگون هستند، عموماً در هاله ای از ابهام پیچیده شده است. اما تحلیل فمینیستی وجود برتری طلبی مردانه از طریق اعمال قهر را در این قوانین و قراردادها بازشناخته و برملاء می کند. تهدید بالقوه و دائمی تعرض مرد از یک سو اخطاری است که متوجه زنان "بد" (یا زنان شورشی و سرکش) بوده و از سوی دیگر عاملی است که زنان "خوب" را به زانو زدن در برابر سلطه گری مرد می راند. پاداش زن "خوب" بودن (زن "آراسته" و "مطیع") عبارتست از معاف شدن از اعمال خشونت های گاه و بیگاه مردانه و در برخی موارد امنیت اقتصادی.

مارکسیسم نقاب از چهره خرافه "دموکراسی" و "پلورالیزم" آن، برگرفته و نشان می دهد که سرمایه داری نظام طبقاتی است که بر استثمار اجباری بنا شده است. فمینیسم به خرافه "غریزه" و عشق رومانیتیک نقطه پایان نهاده و سلطه مردانه را به مثابه سلطه قهر افشاء میکند. هر دو تجزیه و تحلیل ما را وادار می دارد که به بی عدالتی های بنیادی توجه کنیم. برای آن که بتوانیم از خرافه ها رهائی یابیم، به قول مارکس، باید برای آن چنان نظم اجتماعی تلاش کنیم که نیازی به حفظ خود از طریق خرافه ندارد.

می توان مارکسیسم و فمینیسم را با هم جمع بسته و نام آن را "فمینیسم سوسیالیستی" نهاد. درحقیقت بسیاری از فمینیست های سوسیالیست مسئله را به این شکل می بینند. از نظر آنها فمینیسم سوسیالیستی نوعی التقاط است که فمینیسم را به سوسیالیسم و سوسیالیسم را به فمینیسم می آمیزد. اگر مسئله را به این شکل به حال خود رها کنیم دچار مشکل خواهیم شد چرا که مردم گیج شده و خواهند پرسید "این زن کدام یک از آن هاست" و یا این که شما "تضاد اصلی را کدام یک از آنها" می دانید. این نوع سئوالات که ظاهراً خیلی بجا و کوبنده به نظر می رسد اغلب ما را از راهی که در پیش گرفته ایم

باز می‌دارند: "انتخاب کنید"، "یا این باشید و یا آن!" اما می‌دانیم که فمینیسم سوسیالیستی از انسجام سیاسی برخوردار بوده و پدیده‌ای التقاطی و یا ملقمه‌گونه نیست.

برای دست‌یابی به انسجام سیاسی باید به مثابه فمینیست، خودمان را از فمینیست‌های دیگر و به مثابه مارکسیست از مارکسیست‌های دیگر متمایز کنیم. ما مارکسیستی از نوع فمینیست و فمینیستی از نوع مارکسیست آن هستیم. ما ناچاریم با کشیدن حصار، فمینیسم سوسیالیستی را از فمینیسم و سوسیالیسم فمینیستی را از سوسیالیسم جدا کنیم (از بکار بردن این اصطلاح معذرت می‌خواهم). تنها از این طریق ممکن خواهد بود که جمع بست فمینیسم و سوسیالیسم از کنار هم چیدن تناقض‌زای این دو، فراتر برود.

من فکر می‌کنم که بیشتر فمینیست‌های رادیکال و سوسیالیست فمینیست‌ها با مشخصات خلاصه‌ای که من در مورد فمینیسم برشمردم، موافق باشند. مشکل فمینیست‌های رادیکال از نقطه نظر فمینیست‌های سوسیالیست این است که آنها از این حد، فراتر نمی‌روند. فمینیسم رادیکال در جهانشمولی سلطه همه‌جانبه مردسالاری چهارمیخ شده است - واقعیتی که از نقطه نظر این نوع فمینیسم هرگز نمی‌تواند دگرگون شود؛ همه نظام‌های اجتماعی پدرسالار هستند، امپریالیسم، نظامیگری و سرمایه‌داری بیان ساده خشونت درون‌زاد مردانه هستند و...

مشکل این تفکر با فمینیسم سوسیالیستی تنها آن نیست که فمینیسم رادیکال مردان را کنار می‌گذارد (و هر نوع امکان‌سازش با آنها بر مبنای واقعا "انسانی و کاملا" تساوی طلبانه را مردود می‌شمارد) بلکه وحشتناک‌تر از آن این است که بهمان سان از کنار بسیاری از حقایق مربوط به زنان نیز می‌گذرد. مثلا توصیف یک کشور سوسیالیستی مانند چین^۳ به مثابه جامعه پدرسالار - من شنیده‌ام که فمینیست‌های رادیکال در باره چین این‌گونه قضاوت می‌کنند - به معنای نادیده گرفتن مبارزات واقعی و دست‌آورد‌های میلیون‌ها زن است. در حالی که سوسیال فمینیست‌ها می‌پذیرند که برخی چیزها در باره ستم جنسی جهانشمول و همیشگی است اما آنها تاکید می‌کنند که ستم جنسی در اوضاع و احوال گوناگون اشکال متفاوتی به خود می‌گیرد و این تفاوت‌ها از اهمیت حیاتی برخوردار است. میان جامعه‌ای که در آن ستم جنسی خود را به صورت کشتن اطفال دختر نشان می‌دهد و جامعه‌ای که این ستم خود را در نسبت نابرابر نمایندگی زنان با مردان در کمیته مرکزی متجلی می‌کند، تفاوت وجود دارد. تفاوتی که شایسته است برای آن جان خود را فدا کرد.

یکی از تفاوت‌های تاریخی در مورد ستم جنسی که باید موجب نگرانی همه فمینیست‌ها باشد مجموعه تغییراتی است که در مرحله انتقال از جامعه دهقانی به جامعه سرمایه‌داری صنعتی به وقوع می‌پیوندد. آن چه که گفته شد مسئله‌ای آکادمیک نیست. نظام اجتماعی که سرمایه‌داری صنعتی جایگزین آن شد یک جامعه پدرسالار واقعی بود، و من حالا اصطلاح پدرسالار را به معنای اصیل آن استفاده می‌کنم، نظامی که تولید در آن در خانوار تمرکز یافته و توسط مسن‌ترین مرد خانه سرپرستی می‌شد. واقعیت این است که ظهور سرمایه‌داری صنعتی زیر پای پدرسالاری را خالی کرد. تولید به

^۳ - باید توجه کرد که این مقاله در سال ۱۹۷۶ در دوره پس از انقلاب فرهنگی که هنوز اصلاحات سرمایه‌دارانه در چین شروع نشده بود، نوشته شده است (مترجم).

کارخانه ها منتقل شد و افراد از خانواده خود جدا شده و به مزدبگیران آزاد مبدل شدند. گفتن این که سرمایه داری در سازمان پدرسالار تولید و زندگی خانوادگی گسست به وجود آورد به معنای آن نیست که سرمایه داری مرد سالاری را الغاء کرده است! بلکه به این معنی است که شکل دیگری از ستم جنسی که ما امروزه تجربه میکنیم، به میزان زیادی، محصول تحولات اخیر است. یک گسست عظیم تاریخی میان ما و پدرسالاری واقعی وجود دارد. اگر قرار است که امروزه به عنوان زن درک درستی از تجربیات مان داشته باشیم باید سرمایه داری را بعنوان یک سیستم در نظر بگیریم.

شکی نیست که از راه های دیگری می توان به همین نتیجه رسید. می توانم خیلی ساده بگویم که بعنوان فمینیست ما بیشترین علاقه مان به ستم کش ترین زنان؛ زنان فقیر و کارگر، زنان جهان سومی و... می باشد و به همین دلیل ما نیاز داریم که سرمایه داری را درک کرده و به مقابله با آن برخیزیم. می توانم بگویم که ما نیاز داریم به سازوکار طبقاتی جامعه توجه کنیم برای آن که زنان اعضای طبقات اجتماعی هستند. اما من تلاش میکنم نکته دیگری را در باره چشم انداز مان به مثابه فمینیست مطرح کنم: هیچ راهی برای درک ستم جنسی، آن گونه که امروزه در زندگی ما اعمال می شود، بدون قرار دادن آن در متن تاریخی سرمایه داری وجود ندارد.

من فکر می کنم که اکثر فمینیست های سوسیالیست با جمع بند موجز تئوری مارکسیستی، تا آن جا که این تئوری مسائل را باز می نمایند، موافق باشند. مشکل دیگر اما این است که تعداد زیادی (که من آنها را مارکسیست های مکانیکی مینامم) فراتر از این نمی روند. برای این افراد تنها چیز های مهم و واقعی که در جامعه سرمایه داری وجود دارد آنهاست است که در روند تولید یا عرصه رسمی سیاست جریان دارد. از این نقطه نظر، هر نوع تجربه و هستی اجتماعی دیگر - آموزش، جنسیت، تفریحات، خانواده، هنر، موزیک، کار خانگی (شما این را اینطور مینامید) - همه اینها، بخشی از روبنا و یا فرهنگ بوده و نسبت به دینامیزم (خودپوئی) مرکزی دگرگونی های اجتماعی نقش حاشیه ای دارند.

فمینیست های سوسیالیست در اردوی کاملاً بسیار متفاوتی از آنچه که من آنها را "مارکسیست های مکانیکی" می نامم قرار دارند. ما همراه با خیلی از مارکسیست هایی که فمینیست نیستند) سرمایه داری را به مثابه یک کلیت اجتماعی و فرهنگی قلمداد می کنیم. ما آگاهیم که سرمایه داری در جستجوی بازار به هر گوشه و کنار زندگی اجتماعی چنگ می اندازد. به ویژه در مرحله سرمایه داری انحصاری، مصرف چه از نقطه نظر اقتصادی و چه از نظر تولیدی از اهمیت بسزائی برخوردار است. بنابراین ما نمیتوانیم مبارزه طبقاتی را به مسائلی نظیر دستمزد و ساعت کار تنزل دهیم. مبارزه طبقاتی در هر جایی مانند آموزش، بهداشت، هنر، موزیک، و ... که منافع متضاد طبقاتی در برابر هم صف آرائی می کنند، جاری می شود. هدف ما نه تنها تغییر مالکیت بر ابزار تولید بلکه دگرگونی همه عرصه های زندگی اجتماعی است.

ما به مثابه مارکسیست، با نگاه کاملاً متفاوتی از مارکسیست های مکانیکی به فمینیسم رسیده ایم. ما سرمایه داری انحصاری را به مثابه مجموعه ای متشکل از سیاست/ اقتصاد/ فرهنگ دانسته و از همین رو مارکسیسم ما فضای کافی برای مسائل فمینیستی نظیر خانواده، بهداشت و زندگی خصوصی که ضرورتاً رابطه بیواسطه ای با تولید و یا مسائل سیاسی ندارد، بازگشوده است.

علاوه بر این، در مارکسیسم ما "مسئله زنان" وجود ندارد برای آن که ما هیچوقت مسئله زنان را به عنوان یک مقوله جدا در روبنا و یا در هر جای دیگر قرار نمی دهیم. مارکسیست های مکانیکی مسئله زنانی را که دستمزد دریافت نمی کنند (زنان خانه دار) بطور مستمر مورد توجه قرار داده و میگویند: آیا زنان خانه دار واقعا عضوی از طبقه کارگر هستند؟ آیا آنها واقعا ارزش اضافی تولید می کنند؟ ما می گوئیم البته زنان خانه دار عضوی از طبقه کارگر هستند- نه برای آن که ما دلیل قاطعی در دست داریم که زنان خانه دار بطور واقعی ارزش اضافی تولید میکنند یا نه- بلکه برای آن که ما معتقدیم که یک طبقه از مجموع افرادی تشکیل شده است که جدا از قلمرو تولیدی که تحت حاکمیت مناسبات سرمایه داری است خود یک هستی اجتماعی مستقل را تشکیل می دهند. اگر به طبقه این گونه برخورد کنیم آن گاه خواهیم دید که در واقعیت امر زنان خانه دار که به نظر می رسد نقش حاشیه ای در طبقه کارگر دارند از طریق حفظ موجودیت خانواده، حفاظت از شبکه های فرهنگی و اجتماعی قلب طبقه خود را تشکیل می دهند.

فمینیسم و مارکسیسم ما از آن نوعی است که منافع شان به طور طبیعی بهم پیوند خورده است. از آن چه که من در این ارتباط توضیح دادم اکنون می توان دریافت که چرا اصطلاح سوسیالیسم فمینیستی چنین آبهام آفرین شده است. واقعیت هم این است که اگر نوعی از سوسیالیسم را- که من آنرا سوسیالیسم مکانیکی می نامم- با نوعی از فمینیسم - یعنی فمینیسم رادیکال غیرتاریخی- با هم ترکیب کنیم آن چه که حاصل می شود، سراسر آبهام خواهد بود. این دو را نمی توان با هم ترکیب کرد به این دلیل ساده که آنها فاقد نقاط مشترک با یکدیگر هستند.

ولی اگر شما سوسیالیسم و فمینیسم را آن گونه که من آنها را تعریف کردم با هم ترکیب کنید به جوانب مشترک در میان آنها دست خواهید یافت. و این مهم ترین وجه مشخصه فمینیسم سوسیالیستی امروز می باشد. فمینیسم سوسیالیستی (که هیچ غرابتی با سرهم بندی نوعی فمینیسم سرودم بریده با مارکسیسمی دست و پاشکسته ندارد) فضائی است که در چهارچوب آن چنان سیاستی می تواند تکوین یابد که همه عرصه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی سرمایه داری را مورد خطاب قرار می دهد. با انواع موجود فمینیسم و گونه های رایج مارکسیسم سنتی مسلما" چاره ای جز در جا زدن نخواهیم داشت. اگر هدف این باشد که این محدودیت ها را درنوردیده و گام به پیش بگذاریم پس باید با جهان بینی محدودنگر و دست و پا شکسته وداع کنیم. به همین سان ناچار هستیم اصطلاح جدید یا "فمینیسم سوسیالیستی" را گزین کنیم؛ اصطلاحی که قادر باشد در کمان را از مجموع تجربه هایمان و نیز سیاستی را که منعکس کننده همه جوانب برداشت مان است، بازتاب دهد.

با این وصف، من نمی خواهم تئوری فمینیسم سوسیالیستی را به یک "فضا" یا یک "زمینه" مشترک محدود کنم. در متن این "زمینه" مشترک مسائلی در حال رشد و نمودار شدن هستند. ما اکنون بیش از چند سال گذشته به سنتزی از جنسیت و طبقه، سرمایه داری و سلطه مردانه در درکمان نزدیک شده ایم. در زیر می خواهم فقط محورهای عمومی این خط فکری را طرح کنم:

۱- درک مارکسیست/ فمینیستی مبنی بر این که سلطه طبقاتی و جنسی در تحلیل نهایی متکی بر زور است، درست است و این ویرانگرترین انتقاد از جامعه مردسالار و سرمایه داری است. البته درباره این "تحلیل نهایی" سخن بسیار است. در

زندگی روزمره اکثر مردم به سلطه جنسیتی و طبقاتی تن میدهند بدون آنکه تهدید متکی بر قهر و یا تهدید محرومیت مادی مطرح باشد.

۲- اگر کاربرد مستقیم قهر عامل حفظ وضعیت موجود نیست پس اهمیت دارد بدانیم که چه عاملی ادامه وضعیت موجود را تضمین میکند. در مورد طبقات و توضیح این که چرا طبقه کارگر آمریکا فاقد آگاهی طبقاتی رزمنده است تا کنون مطالب زیادی نوشته شده است. مطمئناً اختلافات قومی بویژه اختلاف میان سیاهان و سفیدها بخشی از پاسخ اساسی به این سوال را ارائه میکند. به نظر من علاوه بر اختلافات قومی طبقه کارگر از نظر اجتماعی متمایز شده است. محلات کارگری از بین رفته و در معرض نابودی قرار گرفته است؛ زندگی بطور روزافزونی خصوصی و درون گرایانه شده است؛ مهارت هایی که زمانی به طبقه کارگر تعلق داشت به وسیله طبقه سرمایه دار غصب شده است؛ کنترل سرمایه داران بر "فرهنگ عمومی" تقریباً همه جوانب فرهنگ بومی طبقه کارگر و نهادهای مربوط به آن را از گردونه خارج کرده است. بجای همبستگی جمعی و اتکاء به خود به مثابه طبقه، کارگران از یکدیگر منزوی شده و بطور جمعی به طبقه سرمایه دار وابسته شده اند.

۳- انقیاد زنان به شیوه هایی که وجه مشخصه جامعه سرمایه داری پسین است نقش کلیدی در روند متمایز شدن طبقاتی ایفا کرده است. به بیان دیگر آن نیروهایی که زندگی طبقه کارگر را متمایز کرده و از نظر فرهنگی و مادی او را به طبقه سرمایه دار وابسته کرده اند همان نیروهایی هستند که انقیاد زنان را موجب شده اند. این زنان هستند که در یک زندگی خانوادگی بطور دائمی خصوصی شونده هر چه بیشتر تنها و منزوی میشوند (حتی اگر در بیرون از خانه شاغل باشند). در بسیاری از موارد اساسی این مهارت های زنانه است (مهارت های تولیدی، بهداشت و تن درستی، خانه داری و غیره) که بی اعتبار و یا ممنوع می شود تا آن که راه برای تولید کالایی هموار شود. بالاخره بیش از همه، این زنان هستند که تشویق شده اند در برابر روند نفوذ مخرب سرمایه داری به زندگی خصوصی تا نهایت درجه منفعل، غیر انتقادی و وابسته (بطور خلاصه زنانه) باقی بمانند. از نظر تاریخی، سرمایه داری متاخر برای نفوذ در زندگی طبقه کارگر هدف اولیه خود را منفعل سازی / "زنانه سازی" - زنان قرار داده است زیرا زنان حاملین فرهنگ طبقه خود هستند.

۴- بنابراین میتوان نتیجه گرفت که رابطه متقابل بنیادی میان مبارزه زنان و آن چه که بطور سنتی به آن مبارزه طبقاتی اطلاق میشود، وجود دارد. همه مبارزات زنان ذاتاً دارای محرک ضد سرمایه داری نیستند. (بویژه آن دسته از مبارزات زنان که در پی ارتقاء نقش گروه هایی از زنان در قدرت و ثروت است)، اما در عین حال همه آن مبارزات زنان که موجب ایجاد همبستگی و اعتماد جمعی متقابل در میان زنان میشود دارای نقش حیاتی در ایجاد آگاهی طبقاتی است. برعکس، همه اشکال مبارزه طبقاتی ذاتاً دارای خصلت مقابله با تبعیض جنسیتی نیستند (بویژه آنهایی که به ارزش های ماقبل صنعتی و پدرسالارانه متوسل میشوند)، اما در عین حال همه آن اشکال مبارزه طبقاتی که در پی شالوده ریزی استقلال اجتماعی و فرهنگی طبقه کارگر هستند با مبارزه زنان برای رهایی پیوند می خورند.

محورهای عمومی بالا نشان میدهد که تحلیل فمینیسم سوسیالیستی چه راستایی را باید اتخاذ کند. هیچ کس انتظار ندارد که ترکیبی از فمینیسم و سوسیالیسم ظهور کند که همه مبارزات سوسیالیستی و فمینیستی را به یک امر واحد مبدل کند. جمع

بند مختصری که من در بالا ارائه کردم حقیقت "نهایی" خود را بازمی‌نمایاند: برخی از جوانب بسیار مهم سطله سرمایه داری وجود دارد که نگرش خالص فمینیستی نمیتواند - بدون تحریف های عجیب و غریب - آنها را روشن کرده و یا با آنها برخورد کند. همچنین جوانب بسیار اساسی از ستم جنسیتی وجود دارد (مانند خشونت مردانه در خانواده) که نظریه سوسیالیستی - باز هم بدون دستکاری و تحریف - نمیتواند درک عمیقی از آن ارائه دهد. بنابراین ما نیاز داریم که همچنان هم سوسیالیست و هم فمینیست باشیم. درستتری که ما ارائه داده ایم هم از سوسیالیسم و هم از فمینیسم عناصر کافی وجود دارد که به اندیشه و عمل ما به مثابه فمینیست های سوسیالیست اعتماد به نفس کافی اعطاء کند.

منبع: سایت راه کارگر